

هُمائی چهرآزاد (/ چهرزاد) شهریاربانوی کیانی

دُخترِ ربهمن و نبی — رهی اسفند — دیار

دکتر جلیل دوستخواه

استاد دانشگاه، نویسنده و پژوهشگر شاهنامه



مقالات



در شاهنامه‌ی فردوسی و دیگر خاستگاه‌های حماسه و تاریخ ایران، هُمای چهرآزاد (/ چهرزاد) دختر (و همسر) بهمن (پسر اسفندیار) شهریار کیانی و همسر دلخواه پدر و جانشین برگزیده‌ی اوست که پس از وی به شهریار می‌رسد. این روایت، با آنچه در بُنْدَهش (بخش ۳۳) آمده است، این‌همانی دارد؛ جز آن که مدّت شهریارِ ی او، هم در بُنْدَهش و هم در متنهای تاریخی‌ی پس از اسلام، همه‌جا سی سال نوشته شده است و تنها در شاهنامه، سی و دو سال قید گردیده است.

نام هُمای در بیشتر خاستگاهها به همین‌گونه نگاشته شده است؛ جز آن‌که در جاهایی (بیرونی ص ۱۰۵، طبری ص ۶۸۷، دینوری ص ۲۹۰)، آن را خُمائی نوشته‌اند و در یك جا (ثعالبی، ص ۳۸۹) خُمای نوشته شده است که برآیند آوانوشت‌های چندگونه‌ی دبیره‌ی پهلوی است. لقب یا وصف این شهریاربانورا فردوسی، چهرزاد نوشته و در بیشتر کتابهای تاریخی (حمزه ص ۳۸، مسعودی ج ۲، ص ۱۲۹، بیرونی ص ۱۰۵، ثعالبی ص ۳۸۹ و *مُجَمَّلُ التَّوَارِیخِ وَ الْقِصَصِ* ص ۵۴) چهرآزاد (= آزاده‌نژاد / نیک‌تبار) آمده است و تنها طبری (ص ۶۸۸) و ابن‌البخی (ص ۱۵) آن را شهرآزاد آورده‌اند که آوانوشت دیگری است از همان چهرآزاد در پهلوی‌ی شمالی یا پارتی. مسعودی، چهرآزاد را نه لقب یا وصف هُمای، بلکه نام مادر او دانسته است. نگاشت شهرآزاد را در سنگ‌نوشته‌ی حاجی آباد هم می‌توان دید (کریستن سن، *کیانیان - بخش ۶*). نام شهرآزاد، قصه‌گوی بلندآوازه‌ی هزار و یک شب نیز دیگر دیسه‌ی همین شهرآزاد است. بدیل همین ترکیب به گونه‌ی آزادچهر، نام یکی از نقش‌ورزان منظومه‌ی حماسی‌ی جهانگیرنامه است. (*جهانگیرنامه*، دست‌نوشته کتابخانه‌ی ملی‌ی پاریس و نیز

چاپ بمبئی ۱۳۰۹ ق. / ۱۸۹۲ م.)

بهمن پیش از زادن فرزندی که هُمای از او در زهدان دارد، درمی‌گذرد و هُمای سپس پسری می‌زاید که او را دارا (/ داراب) می‌نامد و برای نگاه داشتن شهریاری در اختیار خود، کودک را در صندوقی می‌گذارد و بر آب رود فُرات رها می‌کند. اما کودک نجات می‌یابد و بزرگ می‌شود و سرانجام به شهریاری می‌رسد (شاهنامه، مسکو، ج ۶، صص ۳۷۲-۳۵۱ / خالقی مطلق، ج ۵، صص ۵۱۲-۴۸۷).

طبری نیز از تأیید این روایت - البته با تأکید بر جنبه‌ی زرتشتی‌ی آن - پرهیز نمی‌کند و می‌نویسد: «هُمای دخترِ بهمَن بود که او را به عادتِ مُغان به زنی گرفت.» (ص ۶۸۷).

شهریاری‌ی هُمای در شاهنامه، در نقطه‌ی پیوند و هم‌آمیزی‌ی دودمان پیش‌تاریخی‌ی کیانی و خاندان شهریاری‌ی هخامنشی قرار دارد و شرحی که فردوسی از جنگ ایرانیان با رومیان (در روایت‌های ایرانی به معنی‌ی یونانیان) در دوره‌ی فرمانروایی‌ی هُمای می‌آورد (شاهنامه، مسکو، ج ۶، صص ۳۶۱ تا ۳۶۷ / خالقی مطلق، ج ۵، صص ۴۹۷ تا ۵۰۷) و نیز برپا کردن ساختمان‌هایی در استخر فارس به دست معماران رومی (یونانی) به گزارش دیگر (مجمل ...، همان، ص ۵۵)، نشانه‌های این پیوند و آغاز دوره‌ی تاریخی و عصر هخامنشی را در خود دارد. برخی برآنند که اشاره به ساختمان‌های برپا شده در استخر فارس در دوره‌ی هُمای، برداشتی از ویرانه‌های تخت جمشید است (کریستن سن، همان، بخش ۶، پی‌نوشت).

اما کریستن سن، فراتر از همه‌ی آنچه درباره‌ی هُمای دختر بهمَن و چیستی‌ی نام و لقب (/ صفت) و چگونگی‌ی پیوندهای دوگانه‌ی این شهریارانو با بهمَن و گزارش رویدادهای دوران شهریاری‌ی او در خاستگاههای گوناگون آمده است - و به پاره‌ای از آنها اشاره رفت - کلّ روایت بودن زنی به نام هُمای دختر بهمَن را ساختگی و برآیند افسانه‌پردازی‌های روزگاران کهن و هم‌آمیزی‌ی آنها می‌شمارد و در این زمینه، می‌نویسد: «ساختگی بودن روایت‌های وابسته به هُمای و دو دارا (پسر و نبیره‌ی هُمای به گزارش شاهنامه و شماری از کتابهای دیگر)، قطعی و آشکارست. بدین معنی که با گرتة برداری از روی مَنش هُمای دختر گشتاسپ، هُمای دیگری ساخته و او را دخترِ بهمَن شمرده‌اند و با تعیین برادری به نام ساسان برای دارا (پسر هُمای) - که سزاوار جانشینی‌ی بهمَن بوده است - حق ساسانیان را برای میراث‌داری‌ی تاج و تخت کیانیان به اثبات رسانده و در یک تبارنامه‌ی ساختگی، پیشینه‌ی دودمان ساسانیان را به کیانیان پیوسته‌اند.» (کریستن سن، همان، بخش ۶).



گذشته از اینها، در پاره‌ای از خاستگاهها، نام هُمای را شمیران (= سمیرامیس) نیز نوشته‌اند (کریستن سن، همان، پی‌نوشت بخش ۶). نویسنده‌ی *مُجمل‌التواریخ و القمصص* از این هم فراتر رفته و در پیوندی با بهمَن، تردید ورزیده و او را دخترِ حارث، مَلِک مصر و یا زاده‌ی - آن دختر شمرده است (مجمل ...، همان، ص ۳۰). در همین راستا، در منظومه‌ی حماسی‌ی *بهمَن‌نامه* نیز هُمای، دخترِ مَلِک مصر و زن بهمَن و نه دختر او خوانده شده است (گفتاورد دکتر ذبیح‌الله صفا در *حماسه سرایی در ایران*، ۱۳۳۳-۵۴۳).

ریشه‌ی شک‌ورزی‌ی نویسندگان این کتابها در تبارشناسی‌ی هُمای را - به گونه‌ای که در کارهای بلعمی، (ج ۱، ص ۵۰۸)، دینوری (ص ۲۹) و ثعالبی (ص ۳۸۹) آمده است - باید در اکراه و پرهیز آنان، از پذیرش و نقل روایت زناشویی‌ی بهمَن و دخترش هُمای، جُست که در آموزه‌ی اسلامی، «زنا با محارم» خوانده می‌شود و کاری حرام و خلاف شرع و سزاوار عقوبتی سنگین به شمار می‌آید. ابن‌البلیخی به روایت زناشویی‌ی بهمَن با دخترش هُمای اشاره می‌کند؛ اما آن را نادرست می‌شمارد و می‌نویسد که «هُمای دوشیزه از جهان رفت.» (فارسنامه، گفتاورد کریستن سن، همان، بخش ۶).

اما فردوسی (شاهنامه، مسکو، ج ۶، صص ۳۵۲-۳۵۱ / خالقی مطلق، ج ۵، صص ۵۱۲-۴۸۷)، هُمای را دختر بهمَن می‌داند و «هنرمند و با دانش و نیگ‌رای» توصیف می‌کند و دلخواه و دلپذیر پدر می‌شمارد که بهمَن بر بُنیاد شیوه‌ی پذیرفته و رایج در دین زرتشتی در روزگار باستان («بر آن دین که خوانی همی پهلوی»)، او را به همسری و سپس به جانشینی برمی‌گزیند و زاده‌ی او را - خواه دختر، خواه پسر - میراث‌دار شهریاری‌ی مادر معرفی می‌کند. (سنج، گفتار «خویشاوند پیوندی» از نگارنده در کتاب *آفتابی در میان سایه‌ای*، جشن‌نامه‌ی دکتر بهمَن سرکاراتی). بر پایه‌ی این روایت،

نام هُمای در بیشتر خاستگاهها به همین‌گونه نگاشته شده است؛ جز آن‌که در جاهایی، آن را خُمانی نوشته‌اند و در یک جا خُمای نوشته شده است که برآیند آوانوشت‌های چندگونه‌ی دبیره‌ی پهلوی است. لقب یا وصف این شهریاربانو را فردوسی، چه‌زاد نوشته و در بیشتر کتابهای تاریخی چه‌زاد (= آزاده‌نژاد / نیگ‌تبار) آمده است و تنها طبری و ابن‌البلیخی آن را شهرزاد آورده‌اند که آوانوشت دیگری است از همان چه‌زاد در پهلوی‌ی شمالی یا پارتی.